تحلیل الهیاتی عطاءالله مهاجرانی از مساله سرزمین‌های اشغالی:

فکر می‌کردند آرمان فلسطین به تاریخ پیوسته است

بنیامین نتانیاهو چهار دهه پیش با این ادعا که روابط بین‌الملل، امنیت و اقتصاد را درک می‌کند، پا در میدان سیاست گذاشت. او مزیت اصلی خود را «امنیت» تعریف کرد و معتقد بود که تنها وظیفه نخست‌وزیر در اسرائیل حفظ امنیت است. او اما هفتم اکتبر از گروهی که بودجه دفاعی‌اش یک‌هزارم بودجه رژیم صهیونیستی هم نیست، شکست سنگینی خورد. جنگ به نخستین ماه خود رسیده است و هنوز نمی‌توان به‌سادگی درباره آینده سخن گفت؛ نه آینده جنگ و نه آینده سیاسی نتانیاهو و حتی رژیم صهیونیستی. در میدان به‌نظر اتفاق خاصی رخ نداده و تصاویر منتشرشده از غزه، نشان می‌دهد تانک‌ها و بولدوزرهای صهیونیست تبدیل به هدف سهل‌الوصولی برای مقاومت شده‌اند. به‌نظر نمی‌رسد رویاهای صهیونیست‌ها به‌سادگی قابلیت تعبیر در جغرافیای غزه داشته باشند. همه نگاه‌ها این روزها به آن جغرافیای ۳۶۰ کیلومتر مربعی است. تحلیلگران این روزها فقط از غزه و آینده جنگ می‌گویند. در ایران نیز رسانه‌ها به‌صورت ویژه به اخبار این جنگ می‌پردازند. در همین راستا، چهارشنبه هفته گذشته (۱۰ آبان)، سیدعطاءالله مهاجرانی وزیر فرهنگ دولت اصلاحات میهمان گروه تلگرامی «گفت‌وشنود» بود تا درباره «طوفان الاقصی و آینده فلسطین» سخن بگوید. متن کامل این ارائه که با پرسش و پاسخ همراه بود را در ادامه می‌خوانید.

یک استاد فلسفه متخصص معرفت‌شناسی انگلیسی به دانشگاه پکن دعوت شده بود تا درباره معرفت‌شناسی سخنرانی کند. مترجم او یک فیلسوف چینی ۸۰ ساله جهان‌دیده بود. مترجم بعد از اینکه استاد انگلیسی، یک ربع صحبت کرد، فقط سه کلمه را ترجمه کرد. پس از ربع دوم سخنرانی، مترجم باز هم سه کلمه را ترجمه کرد. ربع سوم و ربع چهارم هم به همین منوال گذشت. استاد انگلیسی خیلی تعجب کرده بود که چطور ممکن است یک ساعت سخنرانی من در چند کلمه ترجمه شده باشد. این را از مترجم چینی می‌پرسد. مترجم چینی در پاسخ می‌گوید «یک راز در این موضوع نهفته است. یک ربع ابتدایی که شما صحبت کردید، در ترجمه گفتم چیز تازه‌ای نبود. ربع دوم هم گفتم باز هم حرف تازه‌ای نزد. ربع سوم گفتم که گمان نمی‌کنم حرف تازه‌ای بزند؛ و نهایتا در ربع چهارم گفتم چنانکه من گمان می‌کردم حرف تازه‌ای نزد.»

این مقدمه را از این جهت گفتم که دوستان خیلی انتظار سخن تازه‌ای از من نداشته باشند. من نه متخصص فلسطینم و نه متخصص اسرائیل. من با این مباحث آشنا هستم و آن را دنبال می‌کنم.

فلسطین و طوفان‌الاقصی به‌عنوان موضوع برنامه انتخاب شده است. این موضوع ابعاد متعدد و متنوعی دارد. من بحثم را با اشاره و اختصار کامل دنبال خواهم کرد.

تمرکزم بیشتر در یک حوزه و یک موضوع است که دوستان هم در پرسش‌های خودشان مطرح کرده بودند و آن «نگاه الهیاتی-توراتی به فلسطین از زاویه دید صهیونیسم سیاسی و البته صهیونیستم مسیحی» است.

ما در شرایط بسیار بسیار حساسی به سر می‌بریم. بیست و پنجمین روز و شب طوفان الاقصی، پیامدهایی تا به حال داشته است. نزدیک به ۹ هزار نفر در غزه شهید شدند و حدود ۳۰ هزار نفر مجروح شدند و شرایط زندگی بسیار سخت شده است. نه آب، نه برق، نه دارو، نه امنیت و نه چشمی که برای خواب بتواند آسوده بر هم نهاده شود و نه مادری که وقتی فرزندش را نگاه می‌کند احساس کند که آیا فردا هم او را خواهد دید یا نه، مجموعه ویژگی‌هایی است که ما شاهدش هستیم. گمان می‌کنم در تاریخ معاصر، تاریخ جهان و تاریخ جنگ‌ها هیچ‌گونه سابقه‌ای مظلوم‌تر از مردم غزه و این فشار طاقت‌فرسای سهمگینی که بر آنها وارد شده، وجود نداشته باشد.

البته در جنگ جهانی دوم، واقعه‌ای اتفاق افتاده که برای شناخت ماهیت و طبیعت آمریکا و انگلیس بسیار روشنگر است. آلمان در دوم سپتامبر ۱۹۴۴ تسلیم شد و جنگ جهانی دوم به پایان رسید. پنج ماه بعد یعنی از ۱۳ تا ۱۵ فوریه سال ۱۹۴۵ نیروی هوایی آمریکا و نیروی هوایی انگلستان متفقا شهر درسدن در شرق آلمان را بمباران کردند و ۲۵ هزار نفر را کشتند. هیچ توجیهی نمی‌شد برای جنگ پیدا کرد. شهر خیلی بزرگ هم نبود ولی آمریکا و انگلیس تمام زیربناهای خدماتی و صنعتی را نابود کردند؛ هیچ مدرسه‌ای باقی نماند. الان می‌گویند اسرائیل برای دفاع از خودش بمباران می‌کند. خب آمریکا و انگلیس که پنج ماه بعد از جنگ آلمان را بمباران کردید؛ در برابر شما ارتشی نبود، دولتی نبود، هیتلری نبود. اصلا چرا به مردم اجازه ندادند از شهر خارج شوند؟ ۲۵ هزار نفر را کشتند. بعدا آمریکایی‌ها دو گزارش توجیهی در سال ۱۹۵۳ و ۱۹۵۴ منتشر کردند و گفتند که این بمباران عادلانه بوده است؛ عادلانه برای نابودی اهداف استراتژیک که بار دیگر نازیسم نتواند سربرآورد. در هر حال این نمونه تقریبا مشابه اتفاقات اخیر غزه است اما تمام ماجرای بمباران آلمان، سه روز طول کشید، ولی در غزه این بمباران ۲۵ شبانه روز بدون انقطاع ادامه دارد. درباره بمباران، گفته می‌شود بیش از حجم و کمیت یا توان نابودسازی بمب‌هایی که آمریکا هیروشیما را با آن نابود کرد، بر سر غزه که یک منطقه بسیار کوچک است، ریخته شده است.

از این جهت شاهد یک شرایط خیلی ویژه هستیم. خوشبختانه در مقطع کنونی، به دلیل تلویزیون‌های آزاد و مستقل از شبکه‌هایی که زیر سیطره تبلیغات کنترل‌شده هستند، صدای مردم غزه و کودکان غزه و تصویر آنها دیده شده است. فضای مجازی هم یک فضای تبلیغاتی روشنی است. این شرایط بسیار عجیب است.

عملیات ۷ اکتبر یاری خداوند بود

می خواهم به نکته‌ای قرآنی هم اشاره‌ای کرده باشم. آیه ۲۱۴ سوره بقره آیه شگفت‌انگیز و سرشار از مفاهیم و لایه‌های پنهان و تودرتویی است که خیلی اندیشه‌برانگیز است. خداوند در این آیه می‌فرماید: «ام حَسِبْتُمْ ان تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يأْتِكم مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكمْ مَسَّتْهمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَزُلْزِلُوا حَتَّى يقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَه مَتَى نَصْرُ اللَّه أَلَا آن نَصْرَ اللَّه قَرِيبٌ» (آیا پنداشته‌اید در حالی که هنوز حادثه‌هایی مانند حوادث گذشتگان شما را نیامده، وارد بهشت می‌شوید؟! به آنان سختی‌ها و آسیب‌هایی رسید و چنان متزلزل و مضطرب شدند تا جایی که پیامبر و کسانی که با او ایمان آورده بودند [در مقام دعا و درخواست یاری] می‌گفتند یاری خدا چه زمانی است؟ [به آنان گفتیم:] آگاه باشید! یقینا یاری خدا نزدیک است.)

واژه «الْبَأْسَاءُ» و «الضَّرَّاءُ» که در این آیه ذکر شده، جزء واژه‌های کلیدی قرآن مجید است که شایسته توجه و دقت است. الْبَأْسَاءُ به معنای ویرانی‌ها، دشواری‌ها، سختی‌ها و مصیبت‌هایی است که بر روح و روان انسان بار می‌شود و الضَّرَّاءُ هم به طبع مصیبت‌هایی که جسم انسان با آن روبه‌رو می‌شود. این تعبیر الْبَأْسَاءُ به معنای جنگ به خاطر اینکه جنگ به یک معنا، سرچشمه همه مصیبت‌ها و سختی‌ها خواهد بود، به کار برده شده. در آیه ۱۷۷ همین سوره بقره آمده «... وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِک الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِک هُمُ الْمُتَّقُونَ» (کسانی که در تنگدستی و تهیدستی و رنج و بیماری و هنگام جنگ شکیبایند؛ اینانند که [در دینداری و پیروی از حق] راست گفتند، و اینانند که پرهیزکارند.)

حضرت امیرالمومنین (ع) تعبیری در نهج‌البلاغه دارند که می‌فرمایند: «كنَّا إِذَا احْمَرَّ الْبَأْسُ اتَّقَينَا بِرَسُولِ اللَّه (ص)» (هنگامی که کارزار سرخ می‌شد ما خود را در پناه رسول‌الله (صلی‌الله علیه وآله) حفظ می‌کردیم.) این جزء زیباترین سخنان حضرت امیر است. او هم امیر کلمه است.

اجمالا ما شاهد چنین شرایطی هستیم که قرآن مجید می‌گوید حتی پیامبر و مومنین گفتند پس این یاری خداوند کی می‌رسد؟ کجاست این یاری خداوند؟

به‌نظرم یاری خداوند همین اتفاقی است که در روز هفتم اکتبر (۱۵ مهرماه) با عنوان طوفان الاقصی اتفاق افتاد. مجموعه سخنانی که بعد از این اتفاق شنیدیم، این را نشان می‌دهد. بنیامین نتانیاهو، نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی بلافاصله واکنش نشان داد و گفت این سیاه‌ترین روز تاریخ اسرائیل از هولوکاست و کوره‌های آدم‌سوزی هیتلر تا به امروز است.

شکست چندین افسانه صهیونیستی

«توماس فریدمن»، مشهورترین روزنامه‌نگار آمریکایی و صهیونیست است. او صهیونیست متشرعی هم هست یعنی کتاب‌های او را ببینید معمولا در بعضی از سرفصل‌ها اشاره می‌کند که من این موضوع را با راهنمای روحانی خودم مطرح کردم و او مثلا این نظر را داد. مقاله‌ای در نیویورک‌تایمز نوشت و گفت که بایستی در آینده این حادثه -که نامش را «روز واقعه» گذاشته- در دانشکده‌های نظامی و در اتاق‌های فکر بررسی شود. ما باید ببینیم چطور ممکن است دیواری را با بیش از ۱٫۲ میلیارد دلار بسازید و ۳ میلیارد دلار هم هزینه گنبد آهنین کنید و درنهایت در ساعت شش‌ونیم صبح ۷ اکتبر نه آن دیوار عمل کند و نه آن گنبد آهنین. چه اتفاقی افتاده؟

به‌نظر من اتفاق مهم‌تری که از دیوار و گنبد آهنین افتاد، شکست چند افسانه در ۷ اکتبر بود. افسانه شکست‌ناپذیری ارتش اسرائیل؛ افسانه نفوذناپذیری موساد و شبکه‌های امنیت داخلی شاباک یا شین بت. اینها همه با سوال روبه‌رو شدند. همچنان در «هاآرتص»، «یدیعوت آحارانوت» و «معاریو» و «جروزالم پست» این بحث زنده است که این چه اتفاقی بود که بر سر ما آمد؟ یکی از کسانی که مقاله مهمی در این باره نوشت، «دانی یاتوم»، رئیس موساد بین سال‌های ۱۹۹۸-۱۹۹۶ بود. او نوشت که «پس خدای موسی و هارون چه شد؟ این چه اتفاقی بود که افتاد؟ آیا اینها دارند از یک امکان غیبی استفاده می‌کنند؟»

«محال» اتفاق افتاد

ما با شرایط ویژه‌ای روبه‌رو هستیم. می‌توان گفت کاری که به‌نظر محال می‌رسید، اتفاق افتاده است. ما شاهد وضعیتی هستیم که به هیچ عنوان با ملاک‌ها و حساب‌های سرانگشتی ظاهری قابل جمع نیست و درواقع اتفاقی که افتاد در منتهای برنامه‌ریزی و دقت توسط مردانی با توانایی‌های ویژه انجام پذیرفت. من در شعر دوست عزیزمان آقای ساعد باقری تعبیر «بهت جلالی» را دیدم. «ای دل این آشفته حالی راکه تقدیم تو کرد؟... اینک این بهت جلالی را که تقدیم تو کرد؟» درواقع ۷ اکتبر، یک بهت جلالی است. این مقدمه‌ای بود که باید به آن اشاره می‌کردم. در ادامه به ذکر چند نکته به اختصار می‌پردازم.

نکته اول

در مقالاتی که در روزنامه‌های ایران نوشته می‌شود، بین بخش‌های مختلف عهد عتیق که بخش نخست کتاب مقدس است، تفکیک قائل نمی‌شود. این بخش‌ها به‌لحاظ اعتبار با هم متفاوت هستند. هر مطلبی که در عهد عتیق هست را نمی‌توان گفت که در تورات هم هست. تورات فقط همان پنج کتاب اول یا پنج سفر اول است. واژه تورات هم به‌معنای شریعت یا فرمان و احکام خدا یا هدایت است. این پنج کتاب اعتبار ویژه‌ای در آیین یهودیت دارد. پس از آن کتاب پیامبران است که اصطلاح «نویم» یا «نبییم» (Neviim) را به کار می‌برند. پیامبران هم ۲۱ کتاب است که به دو گروه تقسیم می‌کنند. پیامبران با اهمیت بیشتر در درجه اول و در درجه دوم و قسمت سوم ۱۳ کتاب هستند که هر کدام از اینها به‌لحاظ اعتبار و سندیت ماجرایی دارند. مثلا همین کتاب اشعیا که نتانیاهو هم به آن استناد کرده است، یک بحث جدی دارد. بعضی از مواردی که کد می‌دهند از این کتاب است. می‌گویند اشعیای نبی این را گفته است. نتانیاهو هم گفت ما باید وعده اشعیا را محقق کنیم که در باب ۴۵ هست. اصلا اینکه از باب ۴۵ به بعد تا پایان کتاب که ۶۶ باب است، از اشعیا هست یا نیست، جای بحث است. خود پیامبری اشعیا جای بحث است. به‌هرحال این نکته مهمی است که باید توجه کرد. ما نباید همه آنچه در عهد عتیق است را به تورات نسبت دهیم. اهمیت و اعتبار کتاب‌های پیامبران و پنج کتاب اول با هم متفاوت هستند.

نکته دوم

این نکته را من از «هانس کونگ» گرفتم. هانس فیلسوف متکلم و الهی‌دان سوئیسی بود. هم‌کلاسی پاپ سابق (پاپ بندیکت شانزدهم) بود. پاپ سابق مطلبی علیه پیامبر اسلام مطرح کرد. من هم کتاب «مسیحیت و اسلام» را در نقد سخن و موضع او نوشتم. هانس کونگ سه‌گانه‌ای درباره یهودیت، مسیحیت و اسلام دارد. گمان می‌کنم بهترین سه‌گانه‌ای که درباره این سه دین تابه‌حال نوشته شده، این کتاب است. برای هر جلد ۱۰ سال وقت صرف کرد. اسپانسر این کار هم کمپانی مرسدس بنز بود. هانس در این کتاب می‌گوید سه دین مسیحیت، یهودیت و اسلام این سه ویژگی را دارند. در یهودیت قوم «محور» و مرکز است؛ در مسیحیت «شخص مسیح» و در اسلام «تکست» یعنی «قرآن مجید» مرکزیت و محور است. درهر حال با این مرکزیت و محوریت ما تبیین و تالیفی که از هر کدام از این سه دین داریم با هم متفاوت است. از این جهت در صهیونیسم سیاسی نگاه بیشتر به قوم یهود است و این اهمیت پیدا می‌کند نه تکست. در تکست البته باید دنبال بهانه گشت تا بتوانیم آن آرمان‌های سیاسی را بر این تکست بنا کنیم تا بتوانیم آن کشور یهودی خودمان را سامان دهیم. این واژه کشور یهودی در دهه اخیر به‌ویژه از سوی نتانیاهو به کار برده شده است. این البته متفاوت از آن ادعایی است که قبلا داشتند. در گذشته وقتی از اسرائیل صحبت می‌کردند، تاکید زیادی بر یهودیت نمی‌کردند و در مقطعی می‌خواستند دموکراسی و سکولاریسم را پررنگ‌تر نشان دهند.

نکته سوم

البته اینجا یک بحث و نکته سومی که می‌خواهم بدان بپردازم این است که آیا اگر ما براساس عهد عتیق یا کتاب مقدس بیاییم دولت تشکیل بدهیم این همان رویای تشکیل دولت است یا منظور عهد عتیق بازگشت به سرزمین است؟ آیا اینها ملازم یکدیگر هستند؟ در هر حال اینکه این رویا چگونه تبدیل به نظریه سیاسی شده خودش یک بحث مستقل است ولی اجمالا یهودی‌ها موفق شدند بر مبنای آن رویا ادبیاتی را فرهنگ‌سازی کنند. یک مثال ساده بزنم. شما ببینید آمریکایی‌ها برای عروسک باربی چگونه فرهنگ‌سازی کردند. یعنی یک عروسک تبدیل به یک فرهنگ شد. ارزش‌هایی که در زندگی کودکان ترویج شد بیشتر براساس باربی بود. این فرهنگ‌سازی را در اشعار و ادبیات عبری می‌خوانیم. من به یک مورد اشاره می‌کنم. «عاموس عوز» رمان‌نویس بسیار توانا و درجه اول اسرائیلی بود که فوت کرد. عوز کتابی به نام «حکایت عشق و تاریکی» دارد. در این کتاب اشاره می‌کند که جد او الکساندر پیش از تشکیل دولت اسرائیل وقتی که به فلسطین آمده بودند همیشه می‌گفت که ما باید در اینجا سرزمینی از فرات تا نیل داشته باشیم و این را به‌عنوان هدف اصلی خودشان و آرمانی که بایستی محقق شود، ذکر می‌کرد. مطلبی که من از رمان او می‌خواهم ذکر کنم در متن انگلیسی در صفحه ۷۸ و در متن عربی در صفحه ۱۳۳ موجود است. در آنجا نکته‌ای را جد عاموس به او می‌گوید. نوشته پدربزرگم به من گفت که تمام این غیریهودی‌ها، به‌اصطلاح «جنتیل» (به لاتین: gent-s) هستند. همان‌طور که یونانی‌ها به غیر یونانی‌ها «بربر» و عرب‌ها به غیرعرب‌ها «عجم» می‌گفتند، یهودی‌ها هم به غیر یهودی‌ها «جنتیل» می‌گفتند. «جنتیل» ترجمه لغت عبری «گوی» در عهد عتیق است. [به‌صورت کلی استفاده از لغت جنتیل یا گوی معمولا همراه با نوعی تحقیر نژادی است.] در کتاب نوشته جدم می‌گفت اینها همه برده ما هستند و در برابر ما باید زانو بزنند و ما در واقع بر اینها آقایی و حکومت کنیم. اگر این سخن را جست‌وجو کنید به‌ویژه در سخنان ملاهای یهودی به شکل مکرر مطرح شده است.

این رویا در پرچم اسرائیل هم وجود دارد. دو خط آبی بالا و پایین پرچم اسرائیل همان دو خط نیل تا فرات است. البته پرچم از نیل تا فرات هم فراتر رفته است. یعنی هم از شمال و هم از جنوب، وسعت اسرائیل این دو رود را رد می‌کند. در سرود ملی اسرائیل هم همین را به کار بردند. هم از سرزمین صهیون صحبت می‌کنند و اینکه این چیزی بود که دو هزار سال قلب ما با او می‌تپید. قلب یهودی با چنین رویایی می‌زد و با چنین رویایی زنده بود. این را تبدیل به چنین قصه‌ای کردند.

نکته چهارم

پیشنهاد می‌کنم دوستانی که اهل سیاست، فرهنگ و جست‌وجو هستند درباره شخصیت قابل مطالعه‌ای به نام «دیوید بن‌گوریون» مطالعه کنند؛ آثارش را بخوانند و او را خوب بشناسند. البته اسرائیلی‌ها درباره او افسانه‌سرایی هم کرده‌اند. مثلا می‌گویند به ۱۶ زبان زنده دنیا مسلط بود. کمااینکه درمورد «برنارد لوئیس» گفته می‌شد که به ۱۰ زبان مسلط است. من زمانی در آمریکا به دیدن دکتر مهدوی دامغانی رفتم. در آن سفر به واسطه‌ای گفتم می‌خواهم برنارد لوئیس را که در فیلادلفیا زندگی می‌کند را ببینم اما نمی‌خواهم بداند من ایرانی هستم. من را مصری معرفی کردند. وقتی با او گفت‌وگو کردم، دیدم نه عربی خوب می‌دانست و نه فارسی را. ولی معروف

ادامه در صفحه ۱۵

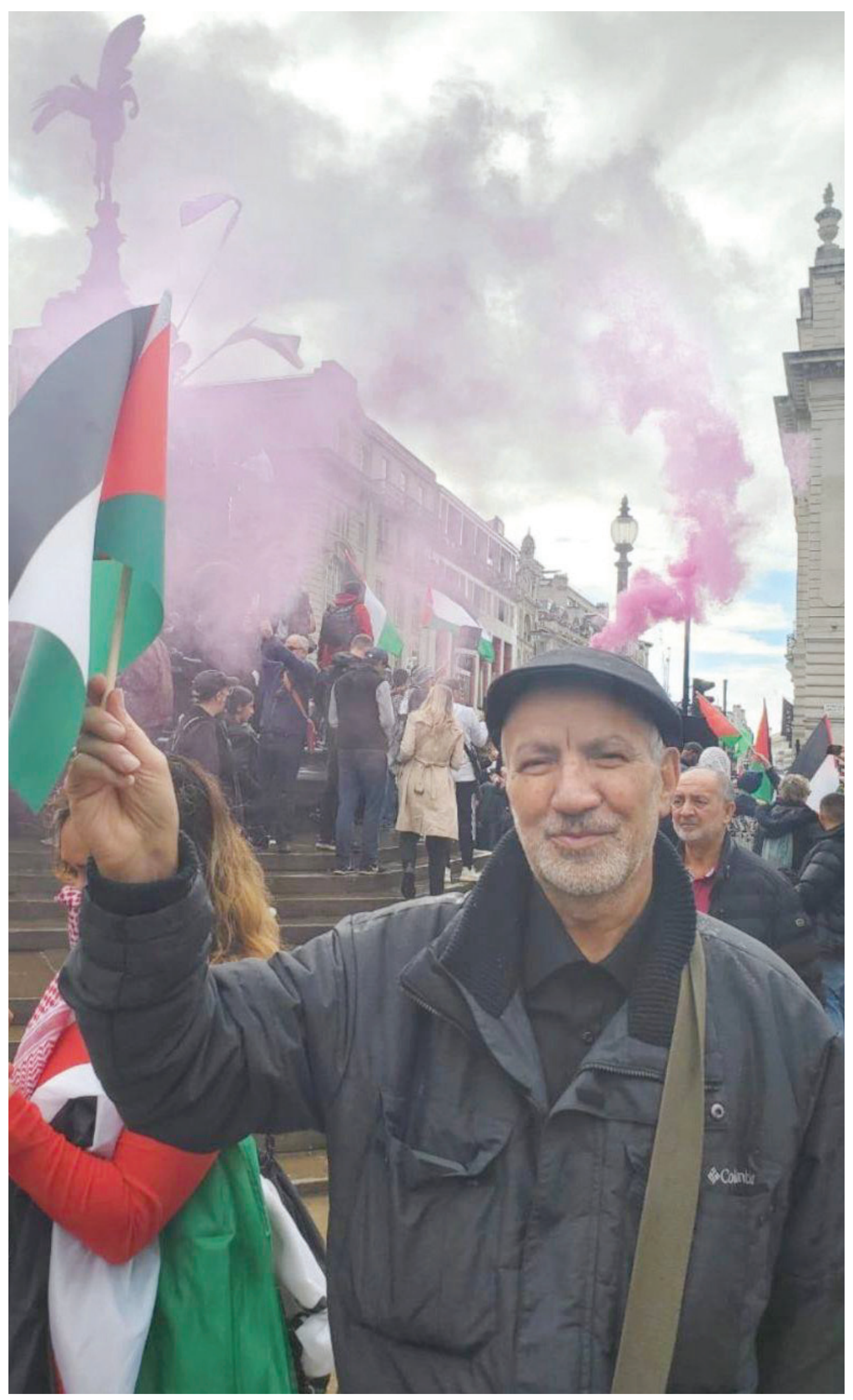

ادامه از صفحه ۱۴

بود این زبان‌ها را می‌داند و اعجوبه است. این ناشی از همان تبلیغاتی صهیونیست‌ها بود که شخصیت‌سازی و شخصیت‌پردازی می‌کنند.

حرف‌های بن‌گوریون در قالب یک کتاب منتشر شده است. یکی از سخنانش این است که «فلسطین در هر حال دیگر تمام شد.» بعدا همین را «موشه دایان» هم مطرح کرد. فلسطین تمام شد. بن‌گوریون می‌گوید که «پیرها می‌میرند و جوان‌ها فراموش می‌کنند.»

اولا انتفاضه در دهه ۸۰ اتفاق افتاد و مرحوم نزار قبانی آن شعر بسیار زیبای «الاطفال حجاره» را برایشان سرود. حدود ۴۰ سال بعد از الاطفال حجاره به جای الاطفال حجاره شاهد جوانانی هستیم که موشک پرتاب می‌کنند؛ خمپاره می‌سازند؛ تونل درست می‌کنند و به وضعیتی دیگری می‌رسند. پس پیداست چنانکه بن‌گوریون پیش‌بینی می‌کرد فلسطین فراموش نشد و جوانانی هستند که این صدا را زنده نگه داشتند.

نکته پنجم

در سه‌شنبه‌ای که از جنگ گذشت جمعیت بسیار زیادی در حمایت از فلسطین به خیابان آمدند. من در لندن بودم. کسانی که در لندن زندگی می‌کردند می‌گفتند که فقط قابل مقایسه با جمعیت میلیونی‌ای بود که در اعتراض مشارکت انگلیس در جنگ عراق به خیابان آمده بودند. جمعیت عجیب‌وغریبی بود. همین دیشب هم جمعیت در دو تا از بزرگ‌ترین ایستگاه‌های مترو و قطار لندن در منطقه «واترلو» داخل ایستگاه جمع شده بودند. این اتفاق بسیار مهمی است. من گمان می‌کنم که فلسطین فراموش نشد و ما رویایی را در برابر آن رویایی که صهیونیسم سیاسی سامان دادند و براساس آن اسرائیل را تاسیس کردند، داریم. رویای ما می‌تواند یک وجه ایدئولوژیک و اعتقادی داشته باشد. مسجدالاقصی برای ما نماد است در سوره اسرا به آن توجه شده است. همچنین یک ملتی وقتی سرزمین را از او گرفتند، بازگشت او به سرزمین خودش یک آرمان است. در همین تظاهرات لندن شعار می‌دادند "From the river to the sea, Palestine will be free" (فلسطین از رودخانه تا دریا آزاد خواهد شد.) این در واقع شعاری است که مردم با جمعیت‌های بسیار انبوهی که ما شاهدش بودیم فریاد می‌زدند.

نکته ششم

ما شاهد بودیم که در شرایط فعلی چند افسانه از بین رفت و تیره و تار شد. طرح خاورمیانه جدیدی به مرکزیت اسرائیل. این عنوان کتابی بود که «شیمون پرز» نوشت و نتانیاهو هم کتابی به نام «جایی زیر آفتاب» نوشت. این کتاب به عربی ترجمه و در اردن هم با نام «مکان تحت‌الشمس» منتشر شده است. رویای نیل تا فرات؛ افسانه ارتش شکست‌ناپذیر؛ افسانه دستگاه‌های اطلاعاتی نفوذناپذیر؛ افسانه تنها دموکراسی خاورمیانه؛ افسانه برتری قوم یهود و افسانه ناتوانی اعراب و مسلمانان شکسته شد. در کتاب کلمات بن‌گوریون آمده که در جنگ استقلال- به تعبیر اسرائیلی‌ها- به بن‌گوریون گفتند ما الان اسلحه نداریم بخواهیم با عرب‌ها بجنگیم. پاسخ داد «اصلا مشکلی نیست ما اسلحه‌هایمان را از دست عرب‌ها در می‌آوریم.» یا بعدا در خاطرات موشه دایان می‌خوانیم که وقتی که دارد توضیح می‌دهد از جنگ ۱۹۶۷ چگونه نیروی هوایی اسرائیل و خود او به‌عنوان خلبان هواپیماهای جنگنده مصر را از روی زمین نابود کردند، به ارائه جزئیات می‌پردازد. بعد خبرنگار از او سوال می‌کند که شما چطور دارید این جزئیات را می‌گویید؟ پاسخ می‌دهد «نگران نباش! عرب‌ها نمی‌خوانند.» این عرب‌ها نمی‌خوانند تبدیل به یک کلیشه شد.

این نکاتی بود که به نظرم آمد بهشان بپردازم. البته هر کدام از این نکته‌ها بحث مفصل دارد. من از هر قصه نکته‌ای گفتم و به اشاره صحبت کردم.

واکنش شخصیت‌های فرهنگی و هنری فلسطینی (شاعران، نویسندگان و...) درمورد قضیه فلسطین چگونه بوده است؟

دوره‌های مختلف متفاوت است و شخصیت‌های مختلف هم با یکدیگر متمایزند. سازمان فتح به‌دلیل امکانات مالی‌اش کوشید بخشی از شخصیت‌های درجه اول را جذب کند، حتی به‌عنوان نماینده در مجلس ملی فلسطین به آنان کرسی داد و هزینه‌هایشان را تا حدودی تامین کرد، مثل محمود درویش و یوسف خطیب. هر دو شاعرانی بودند که به رحمت خدا رفتند. من فرصت بی‌نظیری پیدا کردم و درویش را دیدم. می‌توانم بگویم جزء دستاوردهای عمرم است. در بهمن‌ماه ۱۳۶۱ رئیس مجلس ملی فلسطین از مرحوم آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی برای شرکت در اجلاس الجزایر دعوت کرده بودند. آقای هاشمی خواستند من به الجزایر بروم. من به اتفاق آقای صباح زنگنه یکی دیگر از نمایندگان مجلس، در این اجلاس شرکت کردیم. در آنجا شخصیت‌های مختلفی بودند، ازجمله درویش و خطیب. اینها به فتح نزدیک بودند. بعدا هم شاهد بودیم که وقتی درویش فوت کرد، فتح چه تجلیلی از او انجام داد و او را در رام‌الله دفن کردند. اگر نطق بسیار درخشان یاسر عرفات در سازمان ملل را به یاد داشته باشید، باید بدانید این متن را محمود درویش نوشته بود.

من با ایشان صحبت و از ایشان دعوت کردم که به ایران بیایند. آن موقع درگیر جنگ با عراق بودیم و به یک معنا چون فتح به صدام نزدیک‌تر بود تا به ایران، طبیعی بود که او در شرایطی نبود که به ایران بیاید. بعدا هم نتوانستم با ایشان ارتباطی داشته باشم اما می‌دیدم شاعران و نویسندگان به فتح نزدیکند و این جریان را تایید می‌کنند. البته این به آن معنا نبود که همه هنرمندان هم‌نظر باشند و هرچه را که عرفات یا سازمان فتح از هنرمندان می‌خواهد تکرار کنند، کمااینکه در همان اجلاسی که ما در الجزایر بودیم یک شب شعر برگزار شد. یوسف خطیب شاعر معروفی بود ولی تیپ شوریده‌ای به‌لحاظ نوع مو و لباس و نوع سخن گفتن و شاعری داشت. در آن شب نام او را در لیست شاعرانی که قرار بود شعر بخوانند، نگذاشته بودند. یکدفعه او از وسط سالن بلند شد و فریاد زد که «من باید شعرم را بخوانم.» محافظان عرفات رفتند به طرفش که ساکتش کنند یا حتی از سالن بیرون ببرندش. من دیدم صالح خلف (ابوایاد) در گوش عرفات چیزی گفت. عرفات بلند شد و میکروفن را در دست گرفت و گفت که «ما جامعه دموکراتی هستیم. گرچه پیش‌بینی نشده بود یوسف خطیب شعرش را بخواند ولی من پیشنهاد می‌کنم که بیاید و شعرش را بخواند.» یوسف آمد و شعر بلندی خواند که بخشیش را من چند بار در مقالات مختلف ذکر کرده‌ام. این روزها گمان می‌کنم آن بخش شعر او همچنان زنده است. بخشیش این بود که «چه کسی از من همه پادشاهان و همه رهبران عرب را می‌خرد؟ من همه اینها را به یک وجب زمین غصب‌شده می‌فروشم. چه کسی این ولیعهد شما را از من می‌خرد؟ چه کسی اعلی‌حضرت را از من می‌خرد؟ اینها را من به عطر پرتقال یافا به عطر یک دانه پرتقال یافا به پوست یک دانه پرتقال می‌فروشم.»

پیدا بود این مواضعی نبود که عرفات و فتح تاییدش کنند ولی درهرحال مطرح بود. هرچند محمود درویش به ایران نیامد ولی سمیح القاسم خوشبختانه به ایران آمد. به‌یاد دارم در جلسه شعری که برای او برگزار شده بود، مرحوم حسینی شاعر بسیار درخشان ما صحبت کوتاهی کرد و از واژه «سمیح» و «مسیح» استفاده کرد، چون این هر دو واژه تمام حروف‌شان همسان هستند، گفت: «سمیح تو مسیح بودی تو را درواقع منفجر کردند و تو سمیح شدی.» درهرحال تا آنها بودند، نمادهای فرهنگی و هنری فلسطین بودند. در وضعی که ما الان صحبت می‌کنیم شخصیت‌های اینچنین درخشنده و تاثیرگذاری نداریم.

در جنگ ۳۳ روزه رژیم صهیونیستی می‌گفت این جنگ پایان حزب‌الله خواهد بود، حتی اسرائیل زندان‌هایی را در شمال فلسطین اشغالی ساخته بود تا همه کادرهای حزب‌الله را زندانی کند اما نتیجه این نبود. نتیجه غیر از این بود که گمان می‌کردند.
گمان می‌کنم با حماس هم اینها دچار نتایج غیرقابل پیش‌بینی شوند کمااینکه گمان نمی‌کردند در حمله زمینی‌شان با خسارت‌های درجه‌اولی روبه‌رو شوند

به‌نظر من اتفاق مهم‌تری که از دیوار و گنبد آهنین افتاد، شکست چند افسانه در ۷ اکتبر بود. افسانه شکست‌ناپذیری ارتش اسرائیل؛ افسانه نفوذناپذیری موساد و شبکه‌های امنیت داخلی شاباک یا شین بت. اینها همه با سوال روبه‌رو شدند. همچنان در «ها آرتص»، «یدیعوت آحارانوت» و «معاریو» و «جروزالم پست» این بحث زنده است که این چه اتفاقی بود که بر سر ما آمد؟
یکی ازکسانی که مقاله مهمی در این باره نوشت، «دانی یاتوم»، رئیس موساد بین سال‌های ۱۹۹۸-۱۹۹۶ بود. او نوشت که «پس خدای موسی و هارون چه شد؟ این چه اتفاقی بود که افتاد؟ آیا اینها دارند از یک امکان غیبی استفاده می‌کنند؟»

حرف‌های بن‌گوریون در قالب یک کتاب منتشر شده است. یکی از سخنانش این است که «فلسطین در هرحال دیگر تمام شد.» بعدا همین را «موشه دایان» هم مطرح کرد. فلسطین تمام شد. بن‌گوریون می‌گوید که «پیرها می‌میرند و جوان‌ها فراموش می‌کنند.» اولا انتفاضه در دهه ۸۰ اتفاق افتاد و مرحوم نزار قبانی آن شعر بسیار زیبای «الاطفال حجاره» را برایشان سرود. حدود ۴۰ سال بعد از الاطفال حجاره به جای الاطفال حجاره شاهد جوانانی هستیم که موشک پرتاب می‌کنند؛ خمپاره می‌سازند؛ تونل درست می‌کنند و به وضعیتی دیگری می‌رسند. پس پیداست چنانکه بن‌گوریون پیش‌بینی می‌کرد فلسطین فراموش نشد و جوانانی هستند که این صدا را زنده نگه داشتند

فضای روشنفکری ایران درمورد مساله فلسطین را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

لایه‌های مختلف این بحث را باید از یکدیگر تمیز داد. روشنفکری غیردینی در کشور ما روشنفکری چپ است. در یک زمان که چپ‌ها در اسرائیل حاکم بودند، (تا سال‌های ۱۹۷۰ میلادی) چپ‌های ما نسبت به اسرائیل گرایش مثبت داشتند و اسرائیل را یک کشور سوسیالیستی می‌دانستند کیبوتص‌ها (گردهمایی، خوشه‌بندی) را الگویی گرفته شده از «کالخوز» (مزرعه اشتراکی) شوروی می‌دانستند. به یک معنا خیلی از شخصیت‌های تاثیرگذار در دولت اسرائیل، مثل بن‌گوریون و گلدا مایر سوسیالیست بودند. به‌هرحال این گرایش را داشتند و اسرائیل از آنها برای سفر به فلسطین دعوت می‌کرد. خیلی از شخصیت‌های فرهنگی ایران مثل جلال آل‌احمد و خانم دانشور به اسرائیل سفر کردند. جلال هم کتاب «سفر به ولایت عزرائیل» را در این باره نوشت. از این جهت نحله چپ ما نسبت به اسرائیل این موضع را داشتند.

انقلاب اسلامی که پیروز شد، گرایش جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی نسبت به فلسطین کاملا مشخص بود. موضع روشن شخصیت‌های درجه اول انقلاب ما ازجمله مرحوم امام نسبت به فلسطین موضع روشنی بود. مرحوم هاشمی رفسنجانی اولین زندانش به خاطر ترجمه کتاب «سرگذشت فلسطین» اکرم زعیتر بود. بعد از انقلاب، چپ‌ها دیگر گرایش سابق را نشان ندادند. از طرفی خود انقلابی‌ها هم به‌دلیل مواضعی که یاسر عرفات در جنگ عراق علیه ایران گرفت، یک مقدار از او فاصله گرفتند. درواقع می‌شود گفت که سفیر فلسطین در تهران به یک معنا شبه‌منزوی بود. از سویی بخش دیگری از روشنفکرهای ما که گرایش پیش از انقلابی، سلطنت‌طلب داشتند، با اسرائیل همراه بودند، چون شاه همیشه نسبت با اسرائیل روابط بسیار نزدیکی داشت. اگر خاطرات علم را بخوانید می‌بینید که تقریبا فصلی نیست که وزیر خارجه اسرائیل به ایران سفر نکند. سالی نیست که نخست‌وزیر اسرائیل به ایران سفر نکند. از بن‌گوریون تا گلدا مایر تا شیمون پرز تا اسحاق رابین. اینها همه‌شان به ایران سفر کردند و ایران قراردادهای مختلفی با آنها داشته است.

البته بعدها براندازی مطرح و قدر مشترکی بین بعضی از چپ‌ها با سلطنت‌طلب‌ها، مجاهدین خلق و گروه‌های دیگر پیدا شد. کمی بعد اسرائیل پشت‌صحنه تغذیه مالی و تغذیه اطلاعاتی این گروه‌ها قرار گرفت، مثلا تمام اطلاعاتی را که سازمان مجاهدین خلق به‌عنوان فعالیت‌های اتمی ایران افشا کرد اسرائیل در اختیارش قرار داد. به همین خاطر می‌بینید هیچ‌کدام از احزاب کردی و سازمان مجاهدین مطلقا درباره قضایای فلسطین موضع‌گیری نکردند. اینها همه درهرحال با محاسبه است و طبیعی است که تاثیر خودش را خواهد داشت.

گرایش اخوانی حماس با اخوان‌المسلمین چگونه است؟

اخوان‌المسلمین یک عنوان کلی است که بر گروه‌های مختلفی مثل حماس در عرصه فلسطین یا گروه‌های مختلف در مصر یا سوریه یا اردن مصداق پیدا می‌کند. من نمی‌توانم تفاوت‌های اینها را بگویم، چون درباره آن جست‌وجو نکردم و بدون جست‌وجو نمی‌توان به وجه تمیز این حرکت‌ها از یکدیگر نزدیک شد اما در عمل می‌بینیم که فرضا در مقاطع حساسی اینها به یکدیگر نزدیک شدند؛ اولا خیلی از رهبران حماس مثل ابراهیم غوشه و ابومرزوق که مسن‌ترند تحصیلکردگان دانشگاه‌های مصر بودند. بعدا اینها سال‌ها در اردن زندگی کردند و به اخوان‌المسلمین اردن نزدیک شدند و بعدا که قضایای دیگری پیش آمد و دیدیم که نسبت به رژیم سوریه زاویه پیدا کردند. دلیلش هم زاویه‌ای بود که حافظ اسد به‌ویژه در سرکوب اخوان‌المسلمین در حماه و کشتار آنها داشت، حتی شاهد بودیم در قضایای اخیر، حماس علیه اسد موضع دوگانه‌ای گرفت، یعنی بخش سیاسی و نظامی‌اش متفاوت بودند. درهرحال شناخت دقیقی ندارم که بتوانم بگویم حماس با اخوان اردن یا اخوان سوریه یا اخوان مصر چه تفاوت‌هایی دارد، زیرا درباره آن پژوهش نکرده‌ام.

ترکیه و قطر با حماس نزدیک‌تر هستند. به لحاظ اعتقادی و ایدئولوژیک حماس با ایران فاصله بیشتری دارد؟

همین‌طور است. ترکیه و قطر گرایش اهل سنت دارند و می‌توانند نزدیک‌تر باشند و ایران به‌عنوان کشوری که گرایش شیعی دارد نزدیک نیست؛ منتها یک امری موجب شده حماس به ایران نزدیک‌تر شود و آن امر مساله اسرائیل است. بالاخره مساله حماس که اعتقادی نیست، یعنی حماس گروهی نیست که نظریه‌پردازی دینی بکند که ما بتوانیم بگوییم با علمای اهل سنت نزدیک‌تر است. کما اینکه الان شاهدیم انتقادهایی از علمای اهل سنت عربستان، امارات، حتی قطر و اردن و دیگر کشورها می‌کند. این انتقادات پررنگ است که چطور شما هیچ‌گونه موضعی نمی‌گیرید؟ عملا در نسبت با اسرائیل است که به ایران نزدیک‌تر شد.

نکته بعدی که می‌توان به‌روشنی استنباط کرد ارتباط ایران با حماس در طول سال‌های مختلف است. از آنجایی که مساله اصلی سیطره اسرائیل و قساوت اسرائیل در حوزه‌های مختلف بوده حماس به ایران نزدیک‌تر شد. از این جهت می‌توان گفت که ایدئولوژی به معنای سنی و شیعه مانع نزدیکی ایران به حماس نبوده و نیست.

آیا در انتهای جنگ ما شاهد پایان حماس خواهیم بود یا آغاز حماس؟

اگر ما یک قیاس یا مقارنه‌ای بین این جنگ و جنگ ۳۳ روزه که اسرائیل با حزب‌الله داشت برقرار کنیم، همین حرف‌ها در آن موقع هم زده می‌شد. می‌گفتند این جنگ پایان حزب‌الله خواهد بود، حتی اسرائیل زندان‌هایی را در شمال فلسطین اشغالی ساخته بود تا همه کادرهای حزب‌الله را زندانی کند اما نتیجه این نبود. نتیجه غیر از این بود که گمان می‌کردند.

گمان می‌کنم با حماس هم اینها دچار نتایج غیرقابل پیش‌بینی شوند کمااینکه گمان نمی‌کردند در حمله زمینی‌شان با خسارت‌های درجه‌اولی روبه‌رو شوند. گالانت، وزیر جنگ اسرائیل در صفحه ایکس خودش اشاره کرده بود که امروز من فیلمی دیدم که نمایندگان کنست با چشمان اشکبار بعد از دیدن اخبار تقابل در غزه مجلس را ترک می‌کنند.

شما در نوشته‌های خود ارجاعات متعددی به مبانی الهیاتی قوم‌مداری و نژادپرستی صهیونیستی داشته‌اید؛ این یک تحلیل دقیق است. سیاست امروزین اسرائیل بنیادهایی دگم و تغییرناپذیر از باورهای کهن و کهنه الهیاتی دارد. این شکست تا چه حد می‌تواند این بنیادها را متاثر کند؟ آیا «قوم برگزیده» شکست می‌خورد و تحقیر می‌شود؟ به تعبیر دیگر آیا جهش الهیاتی پس از هلوکاست مبنی‌بر دولت‌سازی یهودی می‌تواند به نحوی معکوس بازتولید شود؟ آیا شکست دولت اسرائیل، مخالفان درون دینی تشکیل دولت یهودی قبل از ظهور منجی را تقویت نمی‌کند؟

ما شاهد یک روایت واحد از رویکرد الهیاتی یا رهیافت الهیاتی توراتی درمورد اسرائیل نیستیم. شما اگر دقت کرده باشید در همین روزها ما شاهدیم که ارتدوکس‌های یهودی که معمولا هم روحانی هستند حرف می‌زنند و مخالفت خودشان را با صهیونیستم مطرح می‌کنند و حتی پرچم اسرائیل را آتش می‌زنند. آنها ضدصهیونیستم و ضد دولت اسرائیل هستند. خودشان را هم یهودی می‌دانند و مدام هم می‌گویند که یهودیت غیر از صهیونیسم است و معتقد به تشکیل دولت نیستند. اینها حتی پرچم فلسطین را در دست می‌گیرند. از این جهت می‌توان گفت که روایت‌های مختلفی است. حالا شاید این مثال قدری کمک بکند به فهم موضوع. ما در خود آیین شیعه درباره تشکیل حکومت یک گرایش داشتیم که گرایش مرحوم امام خمینی بود. ایشان درس‌های ولایت فقیه و نظریه حکومتی را مطرح و روحانیت و انقلاب را سازماندهی کرد. هر جمله‌ای که من می‌گویم پشتش یک کتاب می‌تواند باشد اما اجمالا در کنار هم کسانی بودند که می‌گفتند اصلا نباید حکومت تشکیل داد. موقعی که جمهوری اسلامی با مشکل روبه‌رو می‌شد آنهایی که از اول می‌گفتند در دوران غیبت امام زمان نباید حکومت تشکیل داد، می‌گفتند نگفتیم این کارها را نکنید؟ در واقع این دو روایت همچنان باقی بود و همچنان هم گاهی گوشه و کنار شنیده می‌شود و افرادی را دارند. در یهودیت هم همین‌طور است.

ما هم روایت داریم که نباید دولت اسرائیل تاسیس شود. پس اگر دولت اسرائیل به یک معنا تغییر شکل پیدا کند و روزگاری همه فلسطینی‌ها، یعنی یهودیان اصیلی که از گذشته در این سرزمین بوده‌اند؛ میسیحی‌ها و فلسطینی‌ها با هم دولتی را تشکیل دهند اما اسرائیل به معنای فعلی که گفته می‌شود دولت یهودی، نباشد، آن روایت غالب پیدا شده است. اگر هم اینها موفق شوند و در مقطعی حماس را سرکوب کنند می‌گویند این وعده تورات بود کمااینکه شما دیدید که اینها در اظهارنظرهای خودشان به بخشی از کتاب اول «سموئیل» باب‌های اولیه‌اش اشاره کردند که بله او در نبرد با [قوم] «عمالیق» گفت که بکشید و حتی بچه‌های شیرخواره را هم بکشید. در هر حال هر دو روایت در الهیات توراتی می‌تواند به مقتضای واقعیتی که بر زمین اتفاق می‌افتد، مستندات خودش را پیدا بکند.

با توجه به سوابق حضرت‌عالی در ارشاد و آشنایی و اشراف بر موضوع ادبیات حوزه صافی (صهیونیسم، اسرائیل، فلسطین و یهود)، چرا تولیدات فرهنگی و انتشارات ما در این حوزه در مقایسه با تولیدات عرب‌ها و دیگران، خصوصا جامعه یهودیان و در دفاع از فلسطین، کمرنگ، کم‌فروغ و کم‌اقبال است؟ مشکل را در کجا می‌بینید؟

به این پرسش با تاسف نمی‌توانم پاسخ بدهم به این دلیل که من ۲۰ سال است ایران نیستم و حضور مستقیمی در بازار کتاب ایران ندارم و خیلی نمی‌توانم نظر بدهم. آن روزهایی که من در ایران بودم تقریبا من هر هفته به کتابفروشی‌ها سر می‌زدم. این یکی از تفریحات نشاط‌بخش من بود. نکته بعدی این است که به دلیل همین اقامتی که در لندن دارم معمولا در حوزه‌های تحقیقی سعی می‌کنم به کتاب‌های زبان اصلی مراجعه کنم. الان به ترجمه‌ها دیگر نمی‌پردازم. آنقدر که در همین قضیه فلسطین و اسرائیل کتاب به زبان‌های دیگر در اختیار داریم که نیاز پیدا نکردم که جست‌وجو بکنم که آیا چنین کتاب‌هایی در ایران هست یا خیر. دوستانی باید به این پرسش پاسخ بدهند که اطلاعات دقیق دارند. اما نکته مهمی که وجود دارد این است که بایستی نهادهایی باشند که محققان را برای نوشتن کتاب‌ها تشویق بکنند. به یک معنا هزینه‌ها را تامین و خوب هم تامین کنند. من در بخش‌های قبلی گفتم که کمپانی مرسدس‌بنز اسپانسر شد که هانس کونگ سه جلد کتاب را در ۳۰ سال درباره سه دین بنویسد. اگر قرار باشد کتابی درمورد صهیونیسم مسیحی بنویسم از کجا بدانم که آیا یک موسسه‌ای یا مرکزی هزینه‌های چنین کاری را تامین می‌کند یا نه؟ اگر من بتوانم شخصا این کار را بکنم انجام می‌دهم اما اگر نتوانم به‌عنوان نویسنده آزاد سعی می‌کنم کتابی را بنویسم که اسپانسری برای آن کتاب پیدا شود یا در واقع به یک جایی مرتبط شده باشد. از این جهت گمان می‌کنم نهادهای مختلف بایستی به این مساله توجه کنند. مثال می‌زنم. من رئیس کمیته فلسطین بودم. تصمیم گرفتیم یک فیلم درباره فلسطین ساخته شود. امکان و بودجه‌اش را داشتیم. آقای سیف الله داد را هم می‌شناختم. ما بانی شدیم و فیلم «بازمانده» ساخته شد.

من علاقه‌مند بودم که دایره‌المعارف فلسطین در ایران منتشر شود و با دایره‌المعارف بزرگ اسلامی هم صحبت کردیم حتی کتابخانه فلسطین هم تاسیس شد منتها آن کار به دلایلی ناتمام ماند و به سرانجام نرسید. در هر حال بایستی نهادهایی در این قضیه فکر کنند و تصمیم‌گیرنده باشند. لازم نیست محقق فقط ایران باشد. امکانات دسترسی به‌گونه‌ای است که می‌شود از همه محققان در سراسر جهان برای کارهای پژوهشی استفاده کرد. یادم هست در هلند به دفتر دایره‌المعارف اسلامی رفتم. آنجا دیدم که تمام دایره‌المعارف اسلام در یک اتاق کوچک دانشگاه لیدن انجام شده است. در حالی‌که ما گمان می‌کنیم باید حتما ساختمان خیلی بزرگی برای چنین کاری اختصاص پیدا کند. آنها با شبکه ارتباطات خودشان این کار را می‌کردند کما اینکه بعدا درمورد دایره المعارف قرآن هم همین کار را کردند. اجمالا نهادهایی باید باشند که برنامه‌ریزی بکنند که کار درجه‌اولی شکل بگیرد و الاکارهای سطحی و ناماندگار تولید خواهد شد.

یهودیت که اکثرا حریدی هستند چقدر قوی هستند؟ چون من فیلم‌هایی دیدم که در خود بیت‌المقدس این یهودیان ارتودکس با صهیونیست‌ها مقابله می‌کنند. آیا تاثیرگذار هستند؟ حریدی‌ها را چقدر قوی می‌بینید.

گمان نمی‌کنم که آنها در اکثریت باشند. بالاخره اگر آنها در اکثریت بودند احزابی که به آنها نزدیک‌تر هستند می‌توانستند در کنست اکثریت پیدا کنند ولی چنین نیست و ما همچنان شاهدیم احزابی مثل لیکود یا حزب بنی‌گانتز یا لاپید اکثریت پیدا می‌کنند. اینها احزابی هستند که به آن معنای سنتی ارتدوکس نیستند پس نمی‌توان گفت جامعه اسرائیل اکثرا گرایش ارتدوکس یهودی دارند. حریدی‌ها هم وجود دارند ولی نه به این معنی که آنها اکثریت هستند.

فکر می‌کنید جنگ اخیر و به‌ویژه شکست اولیه یعنی در ۷ اکتبر چه آثاری را در نگاه جامعه اسرائیل نسبت به ائتلاف حاکم به‌ویژه بخش صهیونیست دینی خواهد گذاشت؟ آیا موجب کاهش جایگاه و پایگاه احزاب دینی که در این کابینه مشارکت دارند خواهد شد؟

اگر فرصت بکنید و مقالاتی که در روزنامه‌های اسرائیلی نوشته می‌شود را ببینید، بعد از هفتم اکتبر معرکه آراست. نتانیاهو یک خبط بزرگی به لحاظ سیاسی کرد و در موقعیت جنگی، یک توییت زد و گفت که به یک معنا مسئولان نظامی و امنیتی مسئول حادثه هستند. او بلافاصله مورد انتقاد قرار گرفت و حتی به او گفتند که بایستی این توییت را حذف و عذرخواهی کند که همین کار را کرد. یعنی عملا معرکه‌ای در اسرائیل برپاست که بازتابش را در روزنامه‌ها و مقالات می‌بینیم. به‌ویژه مقالاتی که در هاآرتص مطرح می‌شود، بسیار بسیار تند و تیز علیه نتانیاهوست. می‌شود گفت فضای سیاسی اجتماعی اسرائیل به‌شدت نسبت به اتفاقی که افتاده متشنج است. من اشاره کردم افسانه‌های مختلفی که اینها با آن زندگی می‌کردند، شکسته شد. الان آمریکا با افسانه قدرت نظامی سیاسی خودش ارزش دلار را حفظ کرده است. اگر این افسانه کنار برود کشوری که بیش از ۳۰ هزار میلیارد دلار بدهی به خزانه خودش دارد، اگر بخواهد این بدهی خودش را تامین کند ارزش دلار دیگر این نخواهد بود. دلار روی پاست به اعتبار پشتوانه سیاسی و نظامی و تبلیغات روانی که آمریکا برایش ساخته است. الان زود است که بتوانیم درباره واکنش جامعه اسرائیل نسبت به دولت ائتلافی حاکم سخن بگوییم. باید تا انتخابات بعدی در اسرائیل صبر کنیم. نتیجه جنگ هر چه که بشود در انتخابات آینده تاثیر خودش را خواهد داشت. اگر اسرائیل موفق شود آن طرحی را که دارند درمورد حذف حماس و تسلط بر غزه انجام دهند، طبیعی است که احزاب تندرو و رادیکال رای بیشتری خواهند داشت و اگر اینها آسیب ببینند یعنی اینکه هدف‌شان محقق نشود طبیعی است که شاهد تاثیرش در فضای رای خواهیم بود. الان برای داوری درباره نظر جامعه اسرائیل کمی زود است. نظر را می‌توان براساس تعداد کرسی‌هایی که احزاب در کنست خواهند داشت اعلام کرد.